

مشکل سانسور جز با راهکاری جمعی حل نمی‌شود

فرشته مولوی در گفتگو با سپهر عاطفی



ما می‌خواهیم و می‌توانیم بجای یکسره تن دادن به زور و زهر سانسور دست از جستن و یافتن پادزهرها برداریم. می‌خواهیم و می‌توانیم به یاری یکدیگر با چاره‌اندیشی جمعی در جهان بی‌مرز ادبیات سربلند بمانیم و بگوییم ما هم مردمی هستیم شایسته‌ی امانتداری این ودیعه که دیگران به ما می‌سپرنند.» این بخشی از یادداشت فرشته مولوی، نویسنده و مترجم، خطاب به اهل قلم است که زمستان سال گذشته منتشر شد. این یادداشت فراخوانی برای یافتن چاره‌ای برای سانسور ترجمه‌ی ادبیات در ایران و گستره‌ی زبان فارسی است. به نظر فرشته مولوی، راه حل‌های فردی برای دور زدن سانسور کافی نیست و برای شکستن این سد به خرد و رامحل‌های جمعی نیاز داریم. درباره‌ی اهمیت ترجمه در ایران، تاریخ سانسور، وضعیت امروز و رامحل‌های رهایی از سانسور با فرشته مولوی صحبت کرده‌ایم. با این توضیح که تمرکز ما در این گفتگو بر سانسور ترجمه‌ی ادبی در ایران است.

سپهر عاطفی: خاتم مولوی، در این گفت‌وگو قصد داریم بیشتر به راه‌های دور زدن و رفع سانسور بپردازیم، تا موضوعاتی مثل اثر مخرب سانسور بر جامعه، نویسندگان، مترجمان و... اما برای شروع می‌خواهم درباره‌ی اهمیت ترجمه‌ی آثار ادبی در ایران بپرسم.

فرشته مولوی: بالندگی فرهنگ و تمدن بدون بدهستان و بدون انتقال اندیشه و هنر رخ نمی‌دهد. بنابراین، ترجمه پلی است که هم تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را به هم وصل می‌کند و هم آدم‌ها را به هم می‌رساند. ترجمه نه تنها مایه‌ی پویایی اندیشه و هنر می‌شود بلکه از آن هم فراتر می‌رود و مایه‌ی ژرفایی همدلی انسانی هم می‌شود. در ایران (از مشروطه به بعد) تألیف و ترجمه دو پایه یا ستون بنیادین صنعت نشر بوده است. تفاوت ما با کشورهای غربی و پیشرفته که از آزادی و دموکراسی برخوردارند، این است که گرچه در صنعت نشر آنها هم بخشی به نام ترجمه وجود دارد اما در کشور ما برخلاف آن کشورها، ترجمه پایه‌ای برای تألیف هم هست. تفاوت در این است که ما - بنا به اصطلاح‌های رایج - یک کشور در حال توسعه هستیم و آنها کشورهای پیشرفته هستند. بنابراین، جنبش ترجمه در سرشت خودش در ایران، فرهنگ‌ساز است. یعنی اگر جامعه‌ی ایرانی در زمان اکنون را در نظر بگیریم، نه فقط برای بازسازی اجتماع و سیاست و فرهنگ و اقتصادش بلکه برای شناخت خودش هم نیازمند ترجمه است. به بیان دیگر، ترجمه ابزار تحول سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و همچنین زمینه‌ساز تحول فردی‌مان می‌شود. بنابراین، برای کشوری مثل کشور ما که سرزمینی است از اقوام گوناگون که از قافله‌ی تمدن و توسعه و دموکراسی واپس مانده، اهمیت ترجمه بسیار بیشتر از دیگر کشورها، به‌ویژه کشورهای غربی پیشرفته، است.

شما پیش‌تر در یادداشتی به پیشینه‌ی تاریخی سانسور اشاره کرده بودید و ریشه‌اش را فرهنگ تحکم و تحمیل از یک سو و پرده‌پوشی و پرهیز از سوی دیگر دانسته بودید. اگر بخواهیم به این پیشینه برگردیم و به سانسور از زمان نهضت ترجمه‌ی دوره‌ی قاجار تا امروز نگاهی کنیم، چه تفاوت‌هایی پدید آمده است؟

کمی پیش‌تر می‌روم. در عهد صفویان بود که ما با جهان غرب روبه‌رو شدیم. در چه زمانی؟ در زمانی که جهان غرب رنسانس را پشت سر گذاشته بود و به طرف این می‌رفت که جهان را کشف کند و بر آن چیره شود. در آن دوره که چه بسا زمان مناسبی بود که ما هم مثلاً دارای صنعت چاپ و وارد این جهان نوشتاری شویم و از فرصت برخورد با غرب استفاده کنیم، به دلایل تاریخی که جای بحثش اینجا نیست، این اتفاق رخ نداد. در دوره‌ی صفویه، سیاح یا جهانگرد بسیار به ایران آمد و کتاب هم نوشته شد. اما از این طرف، کاری انجام نشد. تا اینکه می‌رسیم به دوره‌ی قاجار. در دوره‌ی قاجار، ورود به جهان نو جدی‌تر و رابطه‌ها با غرب بیشتر می‌شود و بعد از ماجرای جنگ با روسیه و عباس‌میرزا و... نیازش شدید می‌شود. به هر حال، می‌رسیم به دوره‌ی ناصرالدین‌شاه که آن موقع سوای ترجمه‌ی دانش و فن، کمابیش ترجمه‌ی ادبی هم آغاز

می‌شود. همان حول و حوش را هم اگر در نظر بگیریم، می‌بینیم که به طور کلی در کنار برخی از سیاست‌گذاری‌های حکومتی برای ترجمه، از همان‌جا یک پیکره‌ی توانمند و پرشور و آرمان‌خواه از مترجم‌هایی که آزاداندیش و آزادی‌خواه هستند، شکل می‌گیرد تا بتواند جریان ترجمه‌ی علوم انسانی را در مسیر یک جنبش فرهنگ‌ساز و پیشرو بیندازد. در دوره‌ی ناصرالدین‌شاه، فکر می‌کنم اعتمادالسلطنه بود که اداره‌ی دارالترجمه را به راه انداخت. هدف اداره‌ی دارالترجمه هماهنگ کردن و سرپرستی ترجمه‌ها بود. همین وزارتخانه‌ی انطباعات، یک بخش ترجمه داشت اما بعد از اعتمادالسلطنه، کارش ممیزی شد و در واقع این آغاز سانسور بود. تا رسیدیم به دوره‌ای که مشروطه شد که به دوره‌ی دیگری از تاریخ رسیدیم. بنابراین، در روزگار معاصر، این آغاز سانسور تا دوره‌ی مشروطه است. در دوره‌ی رضاشاه هم به ترتیبی سانسور بوده است. ولی مشخصاً درباره‌ی کتاب، در دوره‌ی محمدرضا پهلوی در دهه‌ی ۱۳۴۰ بود که ماجرای اینکه ایران به قرارداد کپی‌رایت جهانی ببینند، مطرح شد که به جایی هم نرسید، برای اینکه ایران سودی در این کار ندید. بنابراین، پرونده‌ی حق مؤلف یا مالکیت اثر و پیوستن به قرارداد جهانی، از آن زمان تا به حال همچنان در ایران بسته نشده است. اینجاست که به دوره‌ای می‌رسیم که اداره‌ی نگارش در وزارت فرهنگ به سانسور به طور جدی و سازمان‌یافته می‌پردازد.

جنبش ترجمه در سرشت خودش در ایران، فرهنگ‌ساز است

سانسور چه زمانی قدرت می‌گیرد؟ وقتی که قدرت حاکمه احساس ضعف می‌کند و سعی می‌کند که این کنترل و مهار را بیشتر بکند. هر قدر به خودش مطمئن‌تر باشد، قاعده‌تاً از مخالفان ترس کمتری دارد و بنابراین، میزان سرکوب و سانسور را هم باید کم کند. ما در دوره‌ی شاه این منطق را می‌توانیم بفهمیم ولی در دوره‌ی پس از انقلاب، چنین نیست. در زمان شاه، در اواخر دهه‌ی چهل که شاه احساس کرد مخالفان رژیم دارند قدرت می‌گیرند، سلطه‌ی ساواک زیاد شد و به دلیل سلطه‌ی ساواک بود که اداره‌ی نگارش کتاب‌ها را کنترل و سانسور می‌کرد. یعنی دفتر و اداره در وزارتخانه بود اما سرنخ ماجرا در دست ساواک بود. به دلیل اینکه مسئله این بود که کسی مخالفت سیاسی نکند. بنابراین، سانسور در زمان شاه، سانسور سیاسی بود. یعنی محور و پایه‌ی اصلی سانسورها این بود که کسی با نظام شاهنشاهی یا شخص شاه مخالفتی نکند. البته به شکلی فرعی این هم مطرح بود که کسی خلاف عفت عمومی حرفی نزند، که این مورد خیلی نادر بود. یا مثلاً چیزی که خلاف عرف باشد منتشر نشود. ولی مسئله‌ی اصلی در دوره‌ی شاه، سانسور سیاسی بود. در دوره‌ی پساانقلابی، کاملاً جور دیگری است.

روایت‌هایی از سانسور کتاب در ایران پس از انقلاب هست که مثلاً نویسنده یا ناشری کتابی را ارائه کرده و فقط با توجه به اسم کتاب و نه محتوای آن، ردش کرده‌اند و چند ماه بعد همان کتاب را با اسم جدید و بدون هیچ «اصلاحیه‌ای»، منتشر کرده‌اند. روایت‌هایی از این دست نشان می‌دهد که ظاهراً سانسور در ایران، شاید آن قدر هم که فکر می‌کنیم، هوشمندانه نباشد. تجربه‌ی شخصی شما به عنوان کسی که هم سابقه‌ی نویسندگی و هم ترجمه‌ی ادبیات را دارید، چیست؟

تقریباً ۴۳ سال از انقلاب گذشته و بنابراین، همه‌ی کسانی که اهل قلم بوده‌اند، به مدت چهار دهه است که با سانسور سروکار دارند. سانسور در ایران فراز و فرودهای خودش را داشته و ما اگر بعد از چهار دهه بخواهیم نتیجه‌گیری کنیم که آیا این سانسور هوشمندانه بوده، آیا سنجیده بوده، آیا انسجام داشته یا نه، چهار دهه وقت خوبی برای ارزیابی این موضوع به ما می‌دهد. من و همین طور افراد دیگری از میان نویسندگانی که تا به حال درباره‌ی سانسور گفته‌اند یا نوشته‌اند، اشاره کرده‌ایم. اتفاقاً من هم چند سال پیش یادداشتی در این زمینه نوشته بودم که در یکی از گاهنامه‌های درون ایران هم منتشر شد. عنوان آن نوشته‌ی کوتاه درباره‌ی سانسور، «سانسور قضا و قدری» بود که تأییدی است بر آنچه شما می‌گویید و همچنین فکت‌ها یا بوده‌هایی که ما در این چهار دهه داشته‌ایم. یعنی اگر تجربه‌ی اهل قلم را در این چهار دهه جمع کنیم، می‌بینیم که شما نمی‌توانید به خطمشی روشنی در این زمینه برسید، که دلایل زیادی دارد. اما تنها چیزی که پایه و اساس و ستون اصلی ماجراست و هر حرفی درباره‌ی سانسور باید با در نظر گرفتن آن مطرح شود، این است که این نظام در سرشت خودش بدون سانسور، سرکوب، دروغ و دورویی نمی‌تواند دوام بیاورد. البته ما فقط داریم درباره‌ی سانسور کتاب صحبت می‌کنیم و حتی آن را هم کوچک می‌کنیم و سانسور ترجمه را در نظر می‌گیریم. ولی اگر سانسور را به معنای عام و فراگیر در نظر بگیریم، تصور اینکه این نظام برقرار باشد و سانسور نباشد، تصویری محال است. اما اینکه اینها در هر دوره چگونه رفتار کرده‌اند، همان قضا و قدری است. به چه معنی؟ برای اینکه ترکیبی از ندانم‌کاری‌ها و نداشتن خطمشی و بی‌تدبیری‌هایشان در هر زمینه را یک عامل در نظر بگیرید، عامل دیگر اینکه اینها، به قول خودشان، ریا می‌کنند. اگر یادتان باشد، چند سال پیش گفته شد که ما سانسور را برمی‌داریم... یعنی یک حرف درست که هیچ، حرف راست هم از دهان آنها نخواهیم شنید. این به کنار. در این چهار دهه افت‌وخیز گروه‌هایی که می‌آیند و می‌روند و عوض می‌شوند هم هست. همان طور که در این طرف قضیه هم... یعنی شما اگر دو جبهه را در نظر بگیرید - جبهه‌ی کسانی که سانسور را تحمیل می‌کنند و جبهه‌ی کسانی که درگیر سانسور هستند (در چارچوب کتاب یعنی ناشر، نویسنده و مترجم) - همچنان که در این چهار دهه آن طرف تغییر کرده، این طرف هم تغییر کرده. یک سری چیزهای دیگر هم بیرون از این دو جبهه - از جمله اینترنت، دور زدن‌ها و... - باعث شده‌اند که در برابر سانسور برخورد ثابت و مشخصی نداشته باشند. به همین دلیل است که شما می‌بینید تجربه‌ها بسیار متفاوت از تجربه‌ی سانسور در زمان پهلوی دوم است که مثلاً نام بعضی نویسندگانی که کار را خودبه‌خود ممنوع می‌کرد. در دوران پهلوی دوم، بعضی واژه‌ها و موضوعات ممنوع بودند و

سانسور، یک چیز شسته‌رفته و مشخصی بود. حالا چنین نیست. شخصاً در مورد خود من، یک مجموعه داستان در سال ۱۳۷۰ در آوردم که هیچ‌کدامشان سانسور نشد. در سال ۱۳۸۸ دو سه تا از آن داستان‌ها را با یک کل سانسور کردند. یعنی در فاصله‌ی ۱۳۷۰ تا که در مجموعه و ویراست دیگری گذاشتم، داستان ۱۳۸۸ همان داستان‌ها که از خود آنها جواز گرفته، در یک زمان دیگری جواز نگرفت. از این دست تجربه‌ها بسیار هست. از این نمونه‌ها بسیار است. شما یک کتاب را با یک عنوان اجازه نمی‌گیرید، بعد از مدتی همان کتاب را با یک عنوان دیگر اجازه می‌گیرید. یک کتاب را با یک ناشر اجازه نمی‌گیرید، بعد از مدتی همان کتاب را با یک ناشر دیگر اجازه می‌گیرید. یعنی جز اینکه شما بگویید قضا و قدری است، هیچ برچسب دیگری بر چنین سانسوری نمی‌شود زد.

شما در درآمد یادداشتی با عنوان «نادیده نمی‌گیریم» که خطاب به همکارانتان نوشته‌اید، از جنگ دن‌کیشوت‌وار با سانسور گفته‌اید. به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر پیشرفت‌های زیادی در زمینه‌ی مبارزه با سانسور کتاب رخ داده است: از نشر الکترونیک و ظرفیت‌هایی که اینترنت ایجاد کرده تا انتشارات فارسی‌زبان خارج از کشور، خرید و فروش نسخه‌ی افست کتاب‌ها و همه‌ی اینها، راه‌های دسترسی به آثار سانسور شده در ایران را گسترش داده‌اند. آیا به نظر شما این راه‌ها به اندازه‌ی کافی تأثیرگذار نیستند؟ چون به نظر می‌رسد که - البته به‌حق - راضی نیستید. در نهایت، پیشنهادتان برای رهایی از سانسور سیستماتیک چیست؟

همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم، مسئله‌ی سانسور را دست‌کم من این‌طور می‌بینم: من همیشه جزء را در گستره‌ی کل می‌بینم و این خیلی تفاوت دارد. یک وقت هست که شما با سانسور کتاب به این شکل برخورد می‌کنید که من (به عنوان مترجم یا نویسنده) کتابی دارم و حالا چهار خطش را هم زدند. اگر زدند که فیها، اگر زدند هم اشکال ندارد، خواننده این چهار خط را نمی‌خواند. اتفاقی که نمی‌افتد. این یک نوع برخورد با سانسور است - می‌تواند از جانب ناشر، مترجم یا مؤلف باشد. یک نوع نگاه دیگر به سانسور هست که من هم به سانسور این‌طور نگاه می‌کنم. می‌گویند یک بار جستی ملخک، دو بار جستی ملخک، آخر به دستی ملخک. در طول زمان دراز چهار دهه، شیوه‌های فردی گوناگونی برای مقابله با سانسور پیدا شده است و عواملی مثل اینترنت و چیزهای دیگر، به این کمک کرده‌اند که دست نویسنده یا صاحب کتاب یا مترجم باز باشد - البته مترجم کمی فرق دارد. بنابراین، همان‌طور که شما گفتید، اگر بخواهیم به طور فردی نگاه کنیم، راه‌های مقابله با سانسور گرچه هر کدام یک حسن یا عیبی دارند ولی کم نیستند. الان دیگر مثلاً مثل سی سال پیش نیست. سی سال پیش اگر نمی‌خواستید تن به سانسور بدهید، کتابتان را باید در کشوی میزتان می‌گذاشتید؛ کما اینکه خیلی‌ها از جمله خود من، سال‌ها این کار را کردند. اما الان چنین نیست و یکی دو تا راه هم نیست. بگذریم از اینکه هیچ‌کدام از اینها حتی مشکل رسیدن کتاب به خواننده را حل نمی‌کنند ولی به هر حال، بیرون از حیطه‌ی سانسور است. اما اینها راه‌های فردی است. نکته‌ای که باعث شد من - البته

بدون تعارف، با تردید و ناامیدی بسیار - به اینجا برسیم که چند خط یادداشتی خطاب به اهل قلم بنویسم، همین است که ما اهل قلم - البته در گستره‌ی ادبیات صحبت می‌کنم اما علوم انسانی را هم پوشش می‌دهد - تا کی می‌خواهیم با هر گیر و گره‌ی اجتماعی و فرهنگی‌مان (سیاسی را نمی‌گویم) با روش فردی برخورد کنیم؟ حکومت ما را شهروند نمی‌داند. حالا بگذریم از دروغ و دورویی، نظامی که آقای خمینی برپا کرده و همچنان هم برجاست، اصلاً نه به ملت معتقد است و نه به شهروند. اصلاً مفهوم شهروند را نمی‌داند. ولی ما در هر جای ایران یا جهان هم که زندگی کنیم، اگر خودمان را ایرانی بدانیم، خودمان که باید به خودمان به چشم شهروند نگاه کنیم. اگر شهروند جهان‌ایم، نسبت به جهان تعهد و تکلیف داریم. اگر شهروند کشور خاصی هستیم، نسبت به آن کشور تکلیف و خویشکاری یا وظیفه داریم. در مورد ایران هم همین طور است. ما چگونه می‌توانیم به این اعتراض کنیم که حقوق شهروندی‌مان رعایت نمی‌شود و از آن طرف، آنچه بر عهده‌ی شهروند است را انجام ندهیم؟ با این استدلال است که من فکر می‌کنم هرکدام از ما حتی اگر از راه فردی بتوانیم مسئله‌ی کتاب خودمان را در رابطه با سانسور حل کنیم... به هر حال بر عهده‌ی ماست که با معضل یا دشواری سانسور برخورد کنیم. جز از راه خرد جمعی و یک راهکار جمعی، این مشکل حل نمی‌شود. البته از طریق روش‌های فردی مشکل شخصی‌مان حل خواهد شد؛ کما اینکه به هر حال، کمابیش حل شده است.

آن راهکار جمعی که مد نظر شماست، چیست؟ آیا برای این راهکار جمعی که بتواند سد سانسور را بشکند، پیشنهادی دارید؟

یک کتاب را با یک عنوان اجازه نمی‌گیرید، بعد از مدتی همان کتاب را با یک عنوان دیگر اجازه می‌گیرید. یک کتاب را با یک ناشر اجازه نمی‌گیرید، بعد از مدتی همان کتاب را با یک ناشر دیگر اجازه می‌گیرید

اگر بپذیریم که سانسور کتاب رفتاری اهل قلم و نوعی گرفتاری ملی است، طبیعتاً اهل قلم باید چاره‌جویی کنند. البته تا به حال هم این‌طور نبوده که اصلاً چاره‌جویی‌ای در کار نباشد. مثلاً پدید آمدن کانون نویسندگان، به خاطر مبارزه با سانسور است؛ پیش از انقلاب بوده، بعد از انقلاب هم بوده. یعنی کانون نویسندگان یا بن (انجمن جهانی قلم) در هر جای جهان، کار دیگری جز دفاع از آزادی بیان و مبارزه با سانسور ندارد. انجمن‌های قلم از جمله کانون نویسندگان به‌طور کلی سازمان‌هایی هستند که هدف و اساس‌نامه‌ای دارند و بر اساس آن کار می‌کنند. بیشتر هم بر این متمرکزند که اعتراض کنند که بسیار هم عالی است. اما اینها شامل

حال همه‌ی اهل قلم نیست. البته خوب می‌بود اگر همه‌ی اهل قلم این همه با همدیگر همخوانی و هم‌رایی داشتند و در یک جا جمع می‌شدند و همبستگی داشتند. ولی واقعیت این است که این‌طور نیست.

من نیامده‌ام که معجزه کنم. من فقط در مقام یک نقطه‌ی کوچک یا یک فرد کوچک از یک جمع بزرگ دارم می‌گویم آن چیزی که به ذهن من می‌رسد و پیشنهادم این است که باید با یک حرکت جمعی با سانسور مبارزه کرد. تجربه‌ی جمعی هم به نظر من و با توجه به تجربه‌ی زیستی من، باید با گام‌های کوچک شروع شود. سانسور حجم مشخصی ندارد که ما آن را ناگهان دود کنیم و بفرستیم هوا. ولی می‌توانیم در جمع‌های کوچک گام‌های کوچکی برداریم که به هم ربط دارند و به‌هم‌پیوسته هستند. اما اینها زمانی به همدیگر وصل خواهند شد. پیشنهادم هم مشخصاً در آن فراخوان که شما خوانده‌اید، می‌بینید که خیلی ساده، کوچک و عملی است. البته بسیار زحمت دارد و کاری نیست که کسی که اقدام می‌کند، فکر کند که الان کار کارستانی کرده است، بلکه گام کوچکی است به طرف یک هدف مشخص. به این ترتیب است که فکر می‌کنم ما می‌توانیم نشان دهیم که (۱) ما این وضعیت را نمی‌پذیریم و سانسور را بر نمی‌تابیم، (۲) ما بیکار نمی‌نشینیم و هر قدر که شکستن این کار سترگ باشد، به هر حال هر کدام از ما به اندازه‌ی توان خودمان کوشش می‌کنیم. این کلی‌ی جمعی‌بودن مهم است، وگرنه همان‌طور که تأکید می‌کنم، در تمام این سال‌ها همه از ماجراست. مسئله جمله خود من، راه‌هایی شخصی پیدا کرده‌ایم

چرا تأکید شما در این فراخوان بر سانسور ترجمه است؟

نکته‌ای که در خط آخر فراخوان به‌کوتاهی گفته‌ام، فرق مؤلف و مترجم است. من داستان‌نویس کاملاً مختارم هر مقداری که دلم می‌خواهد، تن به سانسور بدهم. نمی‌گویم کار درستی می‌کنم یا کار غلطی می‌کنم ولی حق فردی من است که تصمیم بگیرم یک فصل از کارم حذف شود یا دست‌کاری شود یا اینکه نشود و به‌کلی منتشر نشود. اما پشت این پیشنهاد این است که واقعاً ما تا چه اندازه حق داریم که در کار نویسندگان جهان دست ببریم. چه کسی به ما خواننده، نویسنده یا مترجم که ایرانی هستیم این اجازه را می‌دهد که در یک کار ادبی حتی یک کلمه را عوض کنیم؟ حتی نشانه‌های سجاوندی را عوض کنیم؟ اگر ما چنین حقی داریم، ارزش آن کار ادبی را زیر سؤال می‌بریم. این یک تفاوت بزرگ است. به همین دلیل این نامه روی ترجمه متمرکز است. چون من نمی‌توانم به جمع نویسندگان یا فرد نویسنده بگویم که چرا سانسور را می‌پذیرید یا نمی‌پذیرید. اما به عنوان خواننده‌ی ادبیات و نه به عنوان مترجم، نویسنده یا یک فرد خاص، این پرسش را مطرح می‌کنم که آقای جمهوری‌اسلامی! خانم مترجم! آقای مترجم! شما با استناد به چه چیزی در یک کار ادبی دست می‌برید و آن را وارونه می‌کنید؟ اگر در ارتباط با این ماجرا بخواهد صحبت شود، جای بحث بسیار است. حتماً شنیده‌اید که اخیراً ویدئوکلیپی از آقای منوچهر بدیعی در رابطه با ترجمه‌ی اولیس (اثر جیمز جویس) درآمد که نکته‌ی بسیار مهمی دارد. ایشان به این اشاره می‌کنند که زمانی که اولیس ترجمه

شد، پیشنهاد ایشان گویا به آقای مهاجرانی - زیاد مطمئن نیستم - این بوده است که آنجاهایی را که می‌خواهید بزنید، من به زبان ایتالیایی در کتاب بگذارم تا ضمن اینکه در ترجمه‌ی فارسی خوانده نمی‌شود، من هم به اصل متن وفادار بمانم. این بسیار زیرکانه، بسیار هوشمندانه و بسیار سنجیده است. می‌خواهم بگویم ما چنین مترجم‌هایی هم داشته‌ایم و داریم. این اتفاق زمانی رخ داده است (بیست و خرده‌ای سال پیش یا شاید بیشتر) که بحث اینترنت و... اصلاً نبوده است. پس کسی هست که به سانسور تن نمی‌دهد و کارش را منتشر نمی‌کند، چون در نهایت، این پیشنهاد هم پذیرفته نمی‌شود. تفاوت نگاه آدم‌ها به موضوع است که مسئله را برای ما روشن می‌کند.

نادیده نمی‌گیریم

جنبش ترجمه‌ی ادبی در دوره‌ی پسااقاجاری در نوزایی و شکوفایی فرهنگ ایران نقشی برجسته و سهمی سترگ داشته و دارد، چندان‌که هر آفت و آسیبی به آن تیشه به ریشه‌ی فرهنگ ایران است.

این جنبش از همان آغاز ایمن از آسیب و خطر نبوده، اما در چهاردهمی گذشته موریان‌های سانسور چنان پرزور شده که اگر نه همه، بسیاری از آثار ادبی جهان تیغ‌خورده و تکه‌پاره به خواننده‌ی فارسی‌زبان می‌رسند.

ادبیات سرشت از آزادی دارد و، گریزان از بند و حبس و حصر، هیچ سانسوری را بر نمی‌تابد. از همین رو هم هست که به هر جای جهان می‌رود و جهانی و جهان‌گیر می‌شود. در زمانه‌ای به‌سر می‌بریم که آزادی اندیشه و بیان و آزادی نوشتن و خواندن از زمره‌ی آزادی‌های بنیادین و حقوق بشری به‌شمار می‌آیند.

در جهانی زندگی می‌کنیم که، به‌رغم مرزها و مرزبندهای بسیار، به‌هم‌پیوسته و ناگزیر در هم‌تنیده است و باشندگانش خواهی‌خواهی از حال‌وروز یکدیگر باخبرند و بر چندوچون زندگی یکدیگر تأثیر می‌گذارند.

در این جهان و در این زمانه ترجمه‌ی ادبیات، فراتر از شغل و حرفه، کار فرهنگی و خویشکاری مدنی است و مسئولیت و تعهد اجتماعی-انسانی بر عهده‌ی مترجم می‌گذارد.

کار ما مترجم‌های ادبی و خواننده‌های ادبیات در پیوستگی بنیادین و ناگزیر با آزادی اندیشه و بیان و آزادی نوشتن و خواندن است. بنابراین، در زمان و مکانی که حاکمان نمی‌خواهند تیغ بر ادبیات جهان نکشند و ناشران نمی‌توانند دست از کسب خود بکشند، ما با باور به آزادی ادبیات و بزرگداشت آفرینندگان ادبیات به‌سهم خود و به‌اندازه‌ی توان خود در برابر سانسور می‌ایستیم.

ما مترجم‌های ادبی می‌خواهیم و می‌توانیم پس از نشر کتاب گزارشی از بخش‌های سانسور شده‌ی را از هر راه ممکن در دسترس خریداران و خواننده‌های کتاب بگذاریم. همچنین ما خواننده‌های ادبیات می‌خواهیم و

می‌توانیم از هر راه ممکن - از جمله هم‌رسانی «سانسور شکن» های هر کتاب - پشتیبان آن گروه از مترجم‌های ادبی باشیم که با قدری زحمت و قدری جرئت حرمت نویسنده‌های کتاب‌ها و نیز حرمت خودشان را نگه می‌دارند.

ما می‌خواهیم و می‌توانیم بی آنکه چرخه‌ی ترجمه‌ی ادبیات جهان و نشر آن را از کار بازداریم، با گام‌هایی شدمی - مانند فراهم‌آوری گزارش سانسور شکن برای هر کتاب ادبی، هم‌رسانی آن در شبکه‌های اجتماعی، و به‌راه‌اندازی پایگاهی اینترنتی و دسترس‌پذیر برای گزارش‌ها - بکوشیم در پیشگاه ادبیات جهانی آبروی رفته‌ی ترجمه‌ی ادبی به فارسی را به جوی بازگردانیم.

ما می‌خواهیم و می‌توانیم به‌جای یکسره تن‌دادن به زور و زهر سانسور دست از جستن و یافتن پادزهرها برنداریم. می‌خواهیم و می‌توانیم به یاری یکدیگر با چاره‌اندیشی جمعی در جهان بی‌مرز ادبیات سربلند بمانیم و بگوییم ما هم مردمی هستیم شایسته‌ی امانتداری این ودیعه که دیگران به ما می‌سپرنند.

سایت آسو